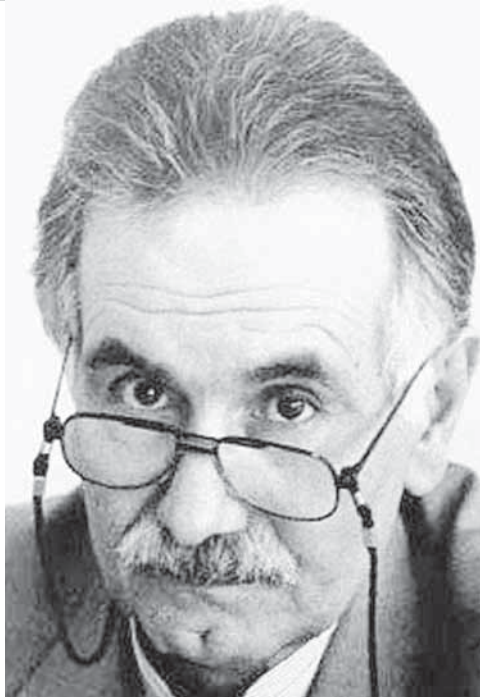




کیومرث

(۱۳۸۳-۱۳۲۰)

صابری

جعفر ربانی

شبانه‌روزی کشاورزی ساری رفت و معلم شد. یکی دو سال در روستاهای صومعه‌سرا معلمی کرد، ولی هم‌زمان دیپلم را هم گرفت و در رشته حقوق سیاسی دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و به‌طور «ترددی» یک‌پا در رشت و یک‌پا در تهران مدرکش را گرفت. بعد هم در رشته ادبیات طبیعی فوق‌لیسانس گرفت. صابری جوان «سیاست» خواند، اما «سیاست‌مدار» و «سیاست‌ورز» نشد؛ اگر چه مردی «باسیاست» بود.

روزنامه‌توفیق

صابری از همان نوجوانی بیش از یک «خرده‌هوش»، «سرسوزن ذوقی» هم داشت. چهارده ساله بود که شعری سرود به اسم یتیم که گل کرد و نام او را در مدرسه بر سر زبان‌ها انداخت. باز هم هرچه شعر سرود با عنوان «یتیم» می‌سرود. خوب معلوم است چرا! در سال ۴۰، در تظاهرات دانشجویی در تهران، باتومی به او خورد و گردنش ضربه دید. شعری سرود، اما دیگر به اسم «یتیم» نه، بلکه به اسم «گردن شکسته فومنی» و آن را فرستاد برای فکاهی نامه توفیق. حسین توفیق آن را دید و پسندید و «چاپید» و بعد صابری را به همکاری با خود دعوت کرد. صابری به تهران منتقل شد و پای ثابت توفیق شد و با اسم‌های مستعار «میرزاگل»، «عبدالقانوس»، «ریش سفید»، «لوده»، «گردن شکسته» و... «خنده‌های مکتوب» درمی‌کرد. این شخصیت‌ها، سال‌ها بعد همگی دور هم جمع شدند و یک کاسه، نام «گل آقا» را برای خود انتخاب کردند.

دو گانه رجایی صابری

کیومرث صابری معلم بود. محمدعلی رجایی هم معلم بود. از قضای روزگار، در سال ۱۳۵۰ این دو نفر در هنرستان صنعتی کارآموز تهران با یکدیگر همکار و آشنا شدند و این آشنایی مادام‌العمر شد. این گونه دوستی پایدار میان آن «مرد مبارز پولادین» و این «لطیفه‌گوی طنزپرداز بذله‌گو» قدری غریب می‌نماید. این طور نیست؟

معلمان بزرگ لزوماً کسانی نیستند که به قول عبید زاکانی «مرد ریگی» دارند پر بار از مشقت کشیدن و دود چراغ خوردن و درس دادن و نوشتن و تألیف و ترجمه و از این قبیل مصیبت‌ها! چه بسا معلمی که هیچ کدام از این سوابق و تجربه‌ها را نیندوخته باشد، اما از نظر سازندگی آدم‌ها بزرگ باشد و اصلاً مگر معلمی جز این است؟! از این بزرگ‌ها البته کم نیستند در میان معلمان ما؟ اما کیست که قدرشان را بدانند؟

این «تنقیح مناط» را آوردیم تا «دفع دخل مقدر» کرده باشیم در «ان قلت» به معرفی کیومرث صابری در این مجله، به مثابه یکی از معلمان بزرگ ایران. پس برویم بر سر مطلب و این که کیومرث صابری:

که بود و چه کرد؟

کیومرث گیلک زاده شد. در صومعه‌سرا، نزدیک رشت. آن هم در زمانی که به قول دکتر شریعتی در کویر: «آن سه غم‌خوار بشریت از همه سو کشور را اشغال کرده بودند»؛ یعنی درست در شهریور ۱۳۲۰! پدر بزرگ مادری کیومرث، سیدی روحانی و فقیر و آبرودار بود. می‌گویند وقتی عمله‌اکره رضاخانی به منزلش ریختند تا از او بخواهند که دیگر لباس روحانیت نپوشد با جسم بی‌جان او روبه‌رو شدند؛ سید به رحمت حق واصل شده بود! چرا و چگونه؟ معلوم نشد. شاید از ترس قالب تهی کرده بود. الله اعلم.

سیده ربابه، دختر سید که در محل به «دختر آقا» معروف بود، همسر علی نقی نامی شده بود که کارمند اداره دارایی بود. کیومرث و برادر بزرگش، فرزندان این دو بودند. اما کیومرث یک سال بیشتر نداشت که پدرش فوت کرد و این «گیلک کوچولو» یتیم شد.

کیومرث اما خوش‌بخت بود، چون مادر خوبی داشت: دختر آقا، باسواد، قرآن‌خوان و مکتب‌دار و با عزت‌نفس. دختر آقا، کیومرث را به مدرسه گذاشت تا درس بخواند. وقتی به نوجوانی رسید، مدتی در مغازه‌های خیاطی کار کرد و چندی هم شاگرد دوچرخه‌فروشی برادرش شد. اما به توصیه مادر، درس را ادامه داد و به دانش‌سرای

آن حکیمی گفت دیدم در تگی
در بیابان زاغ را با لکلی
در عجب ماندم بجستم نامشان
تا چه قدر مشترک یابم نشان
چون شدم نزدیک من حیران و دنگ
خود بدیدم هردوان بودند لنگ
مولوی

بگذریم. همان در سال ۱۳۵۰ بود که روزنامه توفیق به قول خود کاکاتوفیق «توی قیف» رفت و مرحوم شد تا بعدها از خاکش گل بدمد. و این اتفاق در سال ۱۳۶۹ روی داد؛ وقتی کیومرث صابری هفته‌نامه «گل آقا» را درآورد.

رشد آموزش زبان و ادب فارسی

شاید کمتر کسی بداند که صابری در به راه انداختن مجلات رشد تخصصی، یکی از «سابقون» و از «اولین» هاست. او نخستین سردبیر مجله رشد زبان و ادب فارسی بود و از سال ۱۳۶۰ به دعوت دکتر غلامعلی حداد عادل، رئیس وقت سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، سردبیری این مجله را به عهده گرفت. البته معلوم نیست چرا نام او در صفحه شناس نامه مجله در آن سال‌ها، چندان به چشم نمی‌خورد؛ به هر روی، او هم در این «خانواده پرزاد و ولد رشد» که ۳۰ تایی عضو دارد، سهمیم است.

مشاور مطبوعاتی

هنگامی که محمدعلی رجایی نخست‌وزیر شد، صابری را به سمت مشاور مطبوعاتی و فرهنگی خود منصوب کرد. و این بود تا رجایی، رئیس جمهور هم شد. ولی «دولت مستعجل بیل مستشهد» او! مجال نداد تا صابری بیش از این ندیم آن «همکار معلم سابق» باشد. صابری البته بیش از یک سال هم در دستگاه ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای در همان سمت به خدمت ادامه داد، ولی سرانجام به درخواست خودش بازنشسته شد.

تولد گل آقا

پیش درامد انتشار گل آقا، نوشتن مطالبی طنزآمیز بود با عنوان «دو کلمه حرف حساب» که هر روز در صفحه دوم روزنامه اطلاعات چاپ می‌شد. با این نوشته‌ها، او جامعه جنگ‌دیده را کمی می‌خنداند و پولی هم بابت آن نمی‌گرفت. بعدها هم که روزنامه چکی به مبلغ قابل توجه، در وجه او صادر کرد، آن را یکجا به حساب جبهه ریخت و تمام! جنگ که تمام شد، جامعه به نشریه‌ای فکاهی هم نیاز داشت. از این رو صابری، با تجربه طولانی از همکاری با توفیق و این دو کلمه حرف حساب، دست به انتشار «هفته‌نامه گل آقا» زد. با این کار، او طنز سیاسی را احیا کرد، به کاریکاتور جانی دوباره داد، شوخی کردن با «آدم‌های حسابی» را رسمیت بخشید و گل‌های لبخند را که کمی تا قسمتی پژمرده بود، آب داد و تازه کرد. گل آقا برخلاف انتظار، بسیار زود جا افتاد و به شمارگان- یا همان تیراژ خودمان!- صدهزار و بالاتر رسید.

ضمن این‌که نشر نوشته‌ها همه پاکیزه، بدون غلط، بدون لودگی،

عاری از کلمات رکیک و به قاعده زبان فارسی معیار بود.

گل آقا سیزده سال! عمر کرد. می‌گویند در یازدهمین سالگرد گل آقا، کیومرث صابری گفته بود، اگر گل آقا سال سیزدهم را هم از سر بگذرانند، دیگر به راهش ادامه خواهد داد. اما نشد! درست در وسط سال سیزدهم، صابری خودش «گل آقا» را تعطیل کرد، «آبدارخانه» را بست، «شاغلام» را مرخص کرد، مشتری‌هایش را پراند و از آن پس «روژه سکوت» گرفت و تا آخر عمر هم این روزه را افطار نکرد! کمتر از دو سال بعد نیز صابری خودش بر اثر ابتلا به بیماری سرطان خون درگذشت.

نازک آرای تن ساقه گلی
که به جانش کشتم
و به جان دادمش آب
ای دریغا، به برم می‌شکنند!

نیم‌پوشیچ

✱

در سال ۱۳۸۵ در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، به ریاست دکتر مهدی محقق، برای کیومرث صابری، مراسم بزرگداشتی باشکوه برگزار شد. حسب معمول بزرگداشت‌های انجمن، در آن مراسم، کتابی در میان حاضران توزیع شد که عنوان آن چنین بود «زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد کیومرث صابری». این کتاب حاوی مقالات ارزنده‌ای درباره صابری است و ما در این جا پاره‌ای از نوشته‌های سیدعلی موسوی گرمارودی و دکتر حسن حبیبی را از آن کتاب می‌آوریم:

موسوی گرمارودی نوشته است: «نه تنها در ایران، که حتی در برخی از کشورها، روزنامه‌های مهم به معرفی و تحلیل کار گل آقا پرداخته‌اند. وال استریت ژورنال» بعد از انجام مصاحبه‌ای با گل آقا، ضمن موفق شمردن گل آقا در ایجاد روحیه‌ای شاد در مردم، می‌نویسد: کیومرث صابری یک سال پیش برای شروع به انتشار گل آقا ناگزیر بود پول قرض کند، اما اکنون گل آقا یکصد هزار نسخه فروش می‌کند و... لس آنجلس تایمز یک صفحه خود را به گل آقا اختصاص داده و تلاش گل آقا را موفقیت‌آمیز دانسته است. روزنامه ال پائیس اسپانیا، ضمن انجام مصاحبه‌ای با صابری، بر قوت طنز صابری صحه گذاشته و با چاپ آثاری از گل آقا، توانایی صابری را در زمینه طنز ستوده است... عسگر حکیم، رئیس «کانون نویسندگان تاجیکستان» طی نامه‌ای نوشته است: نشریه طنز و فکاهی گل آقا در تاجیکستان دوست‌داران و خوانندگان فراوانی یافته است...»

و سرانجام دکتر حسن حبیبی- که کاریکاتور او غالباً صفحات جلد گل آقا را پوشش می‌داد- مقاله خود را با این شعر پایان داده است.

همی گفتم «گل آقا باشدم روزی دریغاگو

دریغا من شوم اکنون دریغاگو گل آقا را»

کیومرث صابری، چنان‌که اشاره کردیم، پس از «گل آقا» دیر نزیست. به سرطان خون مبتلا شد و پس از دو ماه، دعوت حق را لبیک گفت؛ رحمه الله.

می‌دانید در چه روزی به خاک رفت. روز ۱۲ اردی بهشت سال ۱۳۸۳، روز معلم! او را در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک سپردند. فاتحه مع الصلوات!

پی‌نوشت

✱ همی گفتم که خالقانی دریغاگوی من باشند دریغله من شدم آخر دریغاگوی خالقانی

نظمی گنجوی